

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در مسئله موالات و عرض کردیم مرحوم شیخ غیر از نقل اقوال که اجمالاً اولاً متعرض شدند متعرض کلام مرحوم شهید اول در قواعدشان شدند که به اسم القواعد هست و عبارت شهید اول را آوردند، البته در این نسخه‌ای که ما داریم در حاشیه موارد اختلاف را دارد مثلاً شیخ این جور گفته، در مصدر این طور است، در نسخه مصدر این طور است، البته احتمال می‌دهم که مرحوم شیخ این مطلب را دیده باشد لکن شیخ عادتا ندیده یعنی شیخ عادتا حکایه عن المحکی است، از موارد دیگری که ایشان قرار داده سکوت در اثنای اذان، سکوت در اثنای قرائت و تحریم المامومین فی الجمعة قبل الركوع، موالات در تعریف، اگر چیزی گم شده بود باید پشت سر هم باشد، این چند تا مورد را مرحوم شهید ثانی، من دیروز یکی موردش را توضیح مختصری عرض کردم دیگه بقیه‌اش را بحث نمی‌کنیم چون از بحث خارج می‌شود و به عالم دیگری می‌رود.

بعد ایشان مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه می‌فرماید: حاصله أن الامر المتمدرج شیئاً فشیئاً، چیزی که تدریجی الحصول است مثل خود عقد، مثل ایجاب و قبول، إذا كان له صورة اتصالية فی العرف، در عرف باید مجموع این ایجاب و قبول را عقد بگویند، مجموعشان یکی حساب بشود.

فلا بد فی ترتب الحكم المعلق علیه فی الشرع من اعتبار صورته الاتصالية، دیگه بعد عبارت مرحوم شیخ را آقایان نگاه بکنند. بعد ایشان ضابط را: و انضباط ذلك إنما يكون بالعرف فهو فی کل امر بحسبه فیجوز الفصل بین کل من الايجاب و القبول بما لا يجوز بما کلمات کل واحد منهما، مثلاً بگوید بعثک بعد از ده دقیقه بگوید کتابی، بعد از پنج دقیقه بگوید بعشرة تومان.

بعد مرحوم شیخ می‌فرماید و ما ذكره حسنٌ لو كان حکم الملك و اللزوم فی المعاملة منوطاً بصدق العقد، مرحوم شیخ یک تفصیلی را قائل می‌شود اگر ما دنبال عنوان عقد بودیم چون عقد یعنی بستن، ربط دادن، متصل شدن، یکی شدن، دو تا را با هم یکی بکنند کما هو

مقتضى التمسك بآية وفاء بالعقود و إلى آخره و اما لو كان منوطا بصدق البيع أو التجارة عن تراضٍ فلا يضره عدم صدق العقد، این که

عقد بر آن صدق نکند دیگه خیلی مهم نیست، اثری ندارد

پرسش: چرا؟

آیت الله مددی: مهم این است که ببيع عرفا صدق بکند.

پرسش: در تجارت و بيع هم بالاخره باید موالات متعارف باید باشد، اینها چه فرقی با هم می کنند؟

آیت الله مددی: اغلب آقایانی که آمدند بعضی ها هم سعی کردند دفاعی بکنند، اغلب آقایان چون بعد می خواهیم کلمات را باز بکنیم

اشکال کردند که بيع و تجارت و عقد فرقی نمی کند، آنها هم عقد است و حق هم همین است که آنها هم عقدند.

و اما جعل الماخذ فی ذلك اعتبار الاتصال بين استئنا و المستثنى منه، در این جا می گوید و الاصل فی ذلك، چون مرحوم شهید اول

داشت و الاصل فی ذلك اعتبار اتصال و بعد هم مرحوم شیخ بعضی از مواردی را که در کتاب ایشان آمده محل بحث قرار دادند.

و اما اعتبار الاتصال بين الاستئنا و المستثنى فلهذا منشأ الانتقال إلى هذه القاعدة فإن اکثر الکلیات إنما يلتفت إليها من التامل فی موردٍ

خاص و قد صرح مکررا، از این عبارت صرح مکررا معلوم می شود کتاب قواعد شهید پیش شان بوده الحمدلله، صرح فی القواعد مکررا

بكون الاصل فی هذه القاعدة كذا.

عرض کردم در این چاپ جدیدی که الان دست من هست چاپ جدید، چند مورد دیگر هم آورده و من توضیح دادم اینها خیال کردند

شهید اول این کار را کرده که گفته اصل در استصحاب، توضیح دادم که اینها مطالبی بوده که بین اهل سنت رائج بوده ایشان از آنها

گرفته، این بین شان رائج بوده چون این قواعد فقیه را خیلی هایشان را دلیل ندارند مثلا موالات در عقد، این چون دلیل نبود، دلیل لفظی

نبود اینها آمدند این را به اصطلاح آمدند یک استظهار عرفی، یک استظهار علمی کردند از موارد مشابه و لذا گفتند الاشباه و النظائر،

اسمش شد قواعد فقهیه، یعنی کسانی هم که بعد از شیخ آمدند این چند تا حاشیه و شرحی که من دیدم اینها آمدند روی عبارات شیخ

هم بحث کردند که چرا مرحوم شهید اول همین طوری است که شیخ فرموده یا نه، چرا شهید اول گفت و الاصل فی ذلك الاستثناء،

اعتبار اتصال بین استثناء و مستثنی منه، عرض کردم این مطلب مال شهید نیست، این یک نحوه استاندارد مباحث قواعد فقهیه در آن زمان بود که اصلش هم از اهل سنت است، مثلاً در این مسئله چون روایت نبود اینها می‌آمدند یک موردی را که به عنوان اصل یعنی دلیل و همین طور که بعد ایشان گفته به عنوان این که یک امر واضحی است از آن امر واضح به این قاعده رسیدند یعنی در حقیقت آمدند گفتند بعضی از جاها باید صورت اتصالی باشد، موالات باشد، مقدار واضحش، مثل مثلاً فرض کنید استثناء با مستثنی منه اما موارد دیگر هم هست، به این وضوح نیست، با رجوع به اینها واضح می‌شود

و محتملٌ بعیدا أن يكون الوجه فيه أن الاستثناء اشدّ ربطاً بالمستثنى منه من سائر اللّحواق لخروج المستثنى منه معه عن حد الكذب إلى الصدق و لذا كان طول الفصل هناك اقبح فصار اصلاً باعتبار الموالاة بين اجزاء الكلام، خب بقیه‌اش کلام نیست، توبه مرتد و اینها که کلام نیست یعنی بعبارۀ اُخری عده‌ای از موارد را آقایان ذکر کردند که نکته در آنها موالات است، آن وقت گفتند این موالات مصداق بارزش به لحاظ لفظی استثناست، ملتفت می‌شوید؟ ما از اعتبار موالات در استثناء و اتصالش به مستثنی منه به این قاعده می‌رسیم، به این قاعده‌ای که الان عرض کردم.

مثلاً مرحوم شیخ فرمودند أن الاستثناء اشدّ ربطاً بالمستثنى منه من سائر اللّحواق، در اینجا باز به ایشان اشکال کردند که نه در باب ایجاب و قبول از استثناء هم قوی‌تر است

پرسش: قوی‌تر است یا اخف است؟

آیت الله مددی: نه قوی‌تر است

پرسش: اشکال این است که چطوری آنچه در اشد هست چرا باید در اخف باشد اما این الان شما می‌فرمایید اینجا اشد است؟!

آیت الله مددی: یعنی اوضح حالا است ارتباطشان، چرا؟ چون در این جا عقد است، کلام از کار دو نفر است باید با هم ربط پیدا بکنند، آن جا مال یک نفر است، این اشکال مرحوم نائینی است که امروز می‌خوانم.

لذا ایشان ثم تودی منه إلى سائر الامور المرتبط بالكلام لفظاً أو معنی

پرسش: این بحث را روی دروغ می برند، می گویند اگر بین ایجاب و قبول و حصول و... موالات نباشد دیگه دروغ نگفته اما در استثنا

اگر این إلا زیدا را نیاورد دروغ گفته

آیت الله مددی: نه استثنا با عقد، اصل کلامش در عقد بود نه در قرائت، قرائت را از مصادیقش قرار داد اما در استثنا این مهم تر است،

چرا؟ چون دو کلام است، مال دو نفر است، موجب و قابل پس این باید کاملاً به هم مرتبط باشند که با موالات می شود، کاملاً با هم

مرتبط باشند که با موالات می شود.

بعد ایشان می فرماید من حیث صدق عنوان الخاص علیه لکونه عقداً أو قرائةً أو أذاناً، روی این جهت این احتیاج به موالات

ثم فی تطبیق بعضها علی ما ذکره خفاء کمسئله توبه المرتد إلی آخره و اما مسئلة الجمعة فلأن هیئة الاجتماع فی جمیع احوال الصلوة من

القیام و الركوع مطلوبة ف یقدح الاخلال بها و للاتامل فی هذه الفروع و ...، این هم این قسمت بعدی.

بعد و یظهر من رواية سهل الساعدي المتقدمة جواز الفصل بین الإیجاب و القبول بكلام طویل اجنبی بنائاً علی ما فهمه الجماعة من أن

القبول فیها قول ذلك الصحابی زوجنیها و الإیجاب قوله علیه السلام بعد فصل طویل زوجتکها بما معك من القرآن و لعل هذا موهناً آخر

لِلرواية، یک اشکال دیگر روایت این است که موالات در آن معتبر نشده، این خلاصه مطلبی که شیخ گفته. فافهم هم گفته که این ربطی

به این جهت ندارد مشکل ندارد. این راجع به این قسمت کلام مرحوم شیخ قدس الله نفسه که الان خدمتتان عرض شد.

من از کلماتی که بعد از مرحوم شیخ است فعلاً دو تایش را می خوانم، یکی کلمات مرحوم نائینی و یکی هم کلمات مرحوم آقای محقق

اصفهانی، بقیه اش را دیگه آقایان مراجعه بکنند، البته در خلال کلمات اشاره هم می کنم.

من عبارت بعدی که می خوانم عبارت مرحوم محقق نائینی در این تقریر مکاسبشان منیة الطالب است، در این چایی که من دارم، بعد

چاپ جدید هم شده صفحاتش فرق می کند، در صفحه ۱۱۱ این طور است، اعلم أن من العقود ما یعتبر فیہ الموالاة قطعاً و منها ما لا تعتبر

فیہ قطعاً و منها ما هو محل الاشکال، اما القسم الاول که قطعاً معتبر است مثل عقود عهده معاوضیه، عرض کردیم ما اگر باشیم و طبق

قاعده عقود عهدیه ایشان نوشته، نه عقود معاوضیه باید می گرفت، اوفوا بالعقود عقود معاوضیه را می گیرد، حالا قاعده نباشد آن بحث دیگری است.

و کالبيع و ما يلحق بها كالنكاح و نحوهما و فی، و وجه اعتباره ففیها در اینجا امران، الاول أنه لما كان فيها خلعٌ و لبسٌ أو المجاز و علقه فلا بد أن يكون مقارنا للخلع لبسٌ، و هكذا مقارنا بالایجاد العلقه قبولٌ إلا، الاول أنه لما كان فيها، در این عقود خلعٌ و لبس، حالا تلفظا لبس است اما صحیحش لبس است، أو ایجاد علقه، من حواسم جای دیگه رفت، فلا بد أن يكون مقارنا للخلع لبسٌ، البته دیروز هم من عرض کردم این مثل این می ماند که انسان لباسش را در بیاورد، آقای خوئی این طور معنا کردند، کس دیگری لباسش را بپوشد، خلع و لبس، یکی در بیاورد لکن ظاهرا مراد مرحوم نائینی، من وقتی دیروز معنا کردم به همان عبارتی که در محاضرات نوشته بود، ظاهرا مراد ایشان از خلع و لبس همان اصطلاحی است که اهل معقول دارند که در تبدل اعراض خب دو رأی دارند، یا خلع و لبس است یا لبس بعد اللبس است مثلا این دیوار الان سفید است سیاه می شود، این دو تفسیر دارد، یا تفصیلی که سیاهی را دور می ریزد سفیدی می پوشد، آن وقت این باید بلافاصله بشود، متصلا بشود یا لبس بعد اللبس، اول لباس سیاه پوشیده، بعد که رنگ بخورد لباس سیاه می پوشد، بعد لباس سبز می پوشد، بعد لباس قرمز می پوشد اینها بر اثر تبدل یک نوع لبس بعد اللبس است، ایشان می خواهد بگوید در باب این عقود عهدیه معاوضیه خلع است و لبس است، من یک چیزی را بیرون می کنم، یک چیزی را خلع می کنم ملکیتش را، شما این را می پوشید، نه می پوشید یعنی شما متلبس به این ملکیت می شوید، حالا پوشاندن به عنوان

پرسش: می خواهد بگوید خلع هم نحوه ای از عقد است با این که ایقاعی است

آیت الله مددی: نه، خلع مرادشان در آن جا

پرسش: طلاق خلع دیگه

آیت الله مددی: این یکی خلع و لباس، نه طلاق خلع

منها لما كان فيها خلعٌ و لبسٌ أو ایجاد علقه، مثل باب نکاح، دقت شد؟ نه این که خلع بخوانید به معنای طلاق خلع باشد، خلعٌ و لبس در مقابل لبس بعد اللبس، آقای خوئی خلع و لبس را به معنای کندن لباس، خب معلوم است انسان لباسش را می کند، لازم نیست آن طرف همین الان لباس بپوشد، مراد ایشان همان مصطلح معقول است

پرسش: اصلاً آن جا ذکره الشيخ فی المبسوط ف باب الخلع

آیت الله مددی: آن خلع است، آن جا خلع است، این جا که عبارت نائینی را می خوانم این خلع است یعنی چطور رنگ سیاهی را ول می کند قرمز می پوشد، قرمز را ول می کند باید متصل به هم بشوند، در وقتی که آن را خلع می کند لبس رنگ جدید هم می کند. پس در باب عقود معاوضی این طور است، خلعٌ و لبسٌ، مثل تبدل اعراض، نه لبسٌ بعد لبس، روی این مبنا، احتمالاً مراد نائینی از خلع لبس این باشد، آقای نائینی خلع و لبس لباس را گرفتند، مراد ظاهراً آن نباشد، ما هم دیروز آن جوری معنا کردیم، دیشب داشتم فکر می کردم گفتم شاید مراد نائینی خلع و لبس آن اصطلاح است.

أو ایجاد علقه فلا بد أن يكون مقارناً للخلع یعنی لبس باید مقارن خلع باشد یعنی همان لحظه ای که جدا می کند همان لحظه هم می پوشد، همان لحظه ای که سرخ را دور می اندازد سبز را هم قبول می کند.

و هكذا مقارناً لايجاد العلقه یعنی مقارن است با ایجاد علقه در مثل نکاح، علقه زوجیت. و هكذا مقارناً لايجاد العلقه قبولٌ و إلا يقع الاضافة أو العلقه بلا محل و مضاف إليه، اضافه همان خلع و لبس است به اصطلاح و علقه هم که آن است و إلا يقع الاضافة، مرادش از اضافه خلع و لبس است أو العلقه، مرادش همان نکاح است بلامحل در علقه و بلامضاف إليه در اضافه.

خلاصه نظر مرحوم نائینی این است که باب تملیک، باب بیع مثل خلع و لبسی است که در تبدل اعراض می شود، سیاهیش می رود قرمز می آید، قرمزیش می رود سبز می آید، چطور باید در یک زمان باشد رفتن او با آمدن رنگ دیگر، این جا هم همین طور است، اگر مراد مرحوم نائینی این معنا باشد چون می گویم آقای خوئی که شاگردشان است جور دیگری معنا کرده است، اگر مراد نائینی این باشد که ظاهراً هم همین است آن وقت اینجا باید این مطلب را گفت، همان مطلبی که من کراراً عرض کردم در علوم مختلف اصطلاحات علم

دیگر را نمی شود بکار برد، آقای خوئی اینجا جواب دادند که این خلع و لباس امر اعتباری است، من اعتباری را نفهمیدم مرادشان از امر اعتباری چیست، چون اینها اعراض را حقیقت می دانند، اعراض را اعتباری صرفی نمی دانند، کسانی هستند که می گویند اعراض وجود ندارند اما معروف بینشان این است که،

پرسش: نحوه ای از وجود را دارند

آیت الله مددی: اصلا خودش وجود دارد، وجود واقعی است، حالا من چون نمی خواهم وارد آن بحث بشوم چون جای بحثمان نیست اما به هر حال آن بحث خلع و لباس باشد یا لباس بعد اللبس، آن ربطی به مانحن فیه ندارد، آن اصلا ربطی به مانحن فیه ندارد، بحث اعراض ربطی به مانحن فیه ندارد، مضاف و مضاف الیه و طرف اضافه اصلا ربطی به مانحن فیه ندارد، اصولا در مانحن فیه خلع و لباس نیست، لباس بعد اللبس هم نیست، مثلا شما اول مالک بودید، بعد من مالک شدم، لباس بعد اللبس یا شما نفی ملکیت تان شد، آن وقت من مالک شدم، شما خلع کردید من مالک شدم، اصلا نیست، آنی که در باب معاملات هست تملیک و تملک است نه خلع و لباس، یعنی هم بائع و هم مشتری هر دو هم تملیک می کنند هم تملک، آنی که هست این است و کلامی که هست این است اگر احدهما تملیک کرد آیا طرف دیگر باید سریعاً تملک بکند، متصل به او تملک بکند یا نه، آن در بحث خلع و لباس و لباس بعد اللبس هیچ ربطی به مانحن فیه ندارد، بحثش به هیچ جهت مربوط به مانحن فیه نمی شود که مرحوم نائینی قدس الله سره آوردند، مطلبی را هم که استاد نقل فرمودند قابل قبول نیست، بله ممکن است مرحوم نائینی یک مطلب دیگری در ذهنشان بوده که من بعد عرض می کنم، اگر آن باشد آن احتمالش هست که درست باشد

الثانی أن اعتبار کونها عقدا يقتضی أن یرتبط انشاء احدهما بانشاء الآخر، این مطلب را هم مرحوم آقای اصفهانی به لغت دیگر آوردند و من ان شا الله توضیحاتش را عرض می کنم، اصلا عقد بودن مرتبط به بستن است، این آقایان تعبیر به ربط کردند، ربط احد الالتزامین بالتزام الآخر، گفتیم نه فقط ربط نیست، اصلا گره زدن است، با او گره خورده یعنی یک رابطه ای با او پیدا کرده کاتما خود آن است،

فرض کنید این آقا صاحب کتاب بود من صاحب پول بودم پول دادم کتاب را گرفتم، این به این دو تا تملیک و تملک گره خورده و این یک امر واقعی هم هست که گره خورده.

بأن يصير بموافقة كلام كل واحد بل كل امرٍ أو امور لكن يجمعهما عنوان واحد كالصلوة والاذن والاذان ونحوهما عما يجب أن لا يفصل بينها فاصلٌ مخلٌ بالجهة الجامعة ولا يصير كل واحد عنوانا مستقلا

این نکته این است که چرا باید اینها موالات باشد، چون باید جوری باشد که این دو تا یکی بشوند، تا یکی نشده اثر نمی کند و یکی شدنشان چون تدریجی الحصول است به این است که بینشان موالات نباشد.

و بهذا الملاك ايضا لو انفصل المستثنى عن المستثنى منه في باب الاقرار صار انكارا بعد الاقرار و قول الشهيد و هي الموالاة مأخوذة من اعتبار الاتصال بين المستثنى و المستثنى إنما هو بلحاظان باب المستثنى، من در خانه هم هر وقت می خواندم لحاظان، بعد دیدم این بد چاپ شده. بلحاظ أن باب المستثنى منشا لانتقال الاعتبار الاتصال بين كل امرٍ أو امور يجمعهما عنوانٌ واحد، هم مرحوم نائینی و هم آقاضیا و هم دیگران، یعنی آقاضیا که نه، مرحوم شیخ، اینها همه خیال کردند این مطلب مال خود مرحوم شهید اول است، چرا شهید اول گفته و الاصل اعتبار؟ عرض کردیم این مال ایشان نیست، این استاندارد آن زمان بوده، جو علمی آن زمان بوده، وقتی می خواستند در قواعد فقهیه وارد بشوند می آمدن یک چیز را به عنوان اصل، و الاصل، حتی گاهی هم روایت را اصل می گویند، می گویند نکته اساسی در این مطلب این است اصلش باب استثناءست، از او تعدی کردند به موارد دیگر مثل باب عقود، مثل باب انشاءات، به آن هم تعدی کردند.

و بهذا الملاك ايضا لو انفصل المستثنى من المستثنى منه في باب الاقرار صار انكارا بعد الاقرار، فقول الشهيد فهي أى الموالاة مأخوذة من اعتبار الاستثناء اتصال بين المستثنى و مستثنى منه و المستثنى منه إنما هو بلحاظ أن باب المستثنى منشا لانتقال اعتبار اتصال بين كل امرٍ أو امور يجمعهما عنوانٌ واحد لا أن باب الاستثناء اصلٌ و سائر الابواب فرعٌ له، بأن يكون اعتبار الاتصال في الاستثناء الزم و اقوى من غيره.

عرض کردم مراد از اصل این نیست و اشکال به شهید اول نباید کرد، این متاسفانه شهید یک عبارتی معروف بوده بین اهل سنت و برداشته آورده و اختصاص به این جا هم ندارد، در این کتاب قواعد از این زیاد است و شاید نظر اهل سنت این بوده که این مطلب روایت ندارد، روی قاعده، قاعده‌اش هم این جوری است که یک مورد خیلی واضح را مثال می‌زنند بقیه فرع آن مورد است. آن وقت مقدار واضح همان استثنا و استثنا منه بود

لا أن باب الاستثنا أصل و سائر الابواب فرع له بأن يكون اعتبار الاتصال في الاستثناء الزم و اقوى من غيره، در این جا بگویم قوی تر است.

لأن اعتبار الاتصال في المقام، باز هم این جا مقام را مقاما نوشته، في المقام أكد فإن في باب الاقرار كل من المستثنى أو المستثنى منه يصدر من متكلم واحد و في المقام من متكلمين فارتباط كلام احدهما بالآخر موقوف على اتصالهما لأن المعنى الواحد لا يتحصل من كلامهما إلا إذا اتصلا عرفا.

حالا بنده سراپا تقصیر ان شا الله تعالى وقتی برسد به شرحی که می‌خواهیم در باب موالات بگویم احتمال می‌دهیم مراد نائینی هم این بوده، الان عبارتش را خواندیم احتمال شرح عبارت نائینی برای بعد باشد و آن خلع و لبس را هم می‌شود قبول کرد نه به عنوان خلع و لبس، آن که قابل قبول نیست، می‌شود شبیه آن را هم قبول کرد باز با یک توضیحی که ما خواهیم داد ان شا الله تعالى.

و كيف كان فوجوب الوفاء بالعقد موقوف على اتصال الكلام بكلام القابل فإن العقد لا يتحقق و لا يصدق إلا معه، البته خواهد آمد که آقای خوئی بیشتر نظرش روی التزام نفسانی و رضای نفسانی است، آن جا هم اشاره خواهم کرد.

و لا يقال إن لزوم المعاوضة يترتب على عنوان عقديّة المتوقف على الاتصال، می‌خواهیم بگویم که این جا لازم است و حق معاوضه واجب است این باید جهت عنوان عقدیت باشد.

لأنحصار دليله بقوله عز من قائل اوفوا بالعقود اما صحتها فلا، صحت دیگه نه، چرا؟ لعدم انحصار دليل الصحة العناوين باوفوا بالعقود فإن احل الله البيع و تجارة عن تراض و ادلة النكاح و الصلح و نحو ذلك تدل على صحة العناوين من دون اعتبار العقدية فيها، با این که در

آن عقد هم نباشد. فیکون الانشائان المنفصلان بیعا صحیحا غیر لازم لا یقال لأننا نقول لیس البیع و التجارة و الصلح و النکاح إلا العقود، همین اشکال که عرض کردیم، جوابش این است که آنها هم عقدند، إلا العقود المتعارفة مع أن هذه النحو من المطلقات لیس فی مقام البیان من جمیع الجهات، هذا مضافا إلى عدم امکان التفکیک بین اللزوم و الصحة، این که آمدند گفتند شرط در لزوم یا در صحت این درست نیست إلا ما يدلّ دلیل خارجی، این در قسم اول که در آن موالات شرط است.

و اما القسم الثانی فکالعقود الاذنیة من الوكالة و العاریة و الودیعة فوجه عدم اعتبار الموالاة فیها، آیا در این ها که امور عرفیه هستند باز هم موالات می خواهد؟

فوجه عدم اعتبار الموالاة فیها ما عرفت أن اطلاق العقد علیها مسامحة، اصلا هیه و اینها عنوان عقدش باید مسامحه باشد، کیف و یکفی فیها کل ما يدلّ علی الرضا، هر چه که دلالت بر رضا بکند، مهمش این است

کیف یکفی فیها کل ما يدلّ علی الرضا فلا وجه لاعتبار الاتصال بین مظهر الاذن و التصرف لا بمعنی اعتبار عدم اعتناء ابقائها إذ أن المکلف، یک عبارتی این جاست بد چاپ شده.

یکی از حضار: عدم اعتبار بقاء اذن، این جوری است.

لا بمعنی عدم اعتبار بقاء اذن المکلف حین تصرف الوکیل، چون این یکی بد چاپ شده، روشن نیست.

بل بمعنی عدم اعتبار اتصال مظهر الرضا مع رضا المتصرف بالتصرف، به اصطلاح بعبارة اخرى ما در این عقود مثل وکالت مظهر نمی خواهیم، رضا کافی است، اگر رضا کافی بود دیگه موالات نمی خواهد

پرسش: مظهر یعنی مبرز؟

آیت الله مددی: مبرز

مظهر اذن نمی خواهیم، در اینها رضا کافی است، در عقودی که رضا کافی است، بله در عقودی که مظهر می خواهد چیز لفظی می خواهد باید موالات باشد اما در عقودی که مظهر نمی خواهد مجرد رضا کافی است، الان به من گفت تو وکیل من هستی من مثلا فرض کنید

به این که بعد از دو ساعت قبول کردم و راضی شدم، این کافی است، نه این که بگویند قبلتُ الوکالة تا وکالت درست بشود.

مع أن هذه العقود ليس فيها الخلع و اللبس بأن القسم الثالث فكالعقود العهديّة الغير المشتملة على المعاوضة، مثل هبه و رهن، منشا الاشكال این است که اینها عقدند یا عقد نیستند؟ رضا در اینها کافی است؟ بعد هم ایشان یک اشکالی دارد که در مثل هبه خیلی متعارف است مثلاً برای شما از یک شهر دور هدیه‌ای می‌فرستند بعد از یک ماه به شما می‌رسد شما راضی هستید یعنی فاصله در باب هبه متعارف است، کاملاً متعارف است، موالات نمی‌شود بین آن لحظه‌ای که داده تا اینجا.

و در آخرش هم ایشان مثالی می‌زند، می‌گویند در حقیقت هبه مثلاً فرض کنید از یک شهری مثلاً فرض کنید از هند برای شما بعد از یک ماه رسیده این در حقیقت مثل کسی است که به خاطر همین جهتی که از بلاد بعیده، آخرش ایشان می‌گویند باز هم آن جا موالات می‌خواهد، ایشان باز در آن آخرش بر می‌گردد که در مثل هبه هم موالات می‌خواهد.

لكن الحق اعتبار الاتصال فيها

پرسش: از آن لحظه‌ای که به دستش رسیده را عقد حساب می‌کند؟

آیت الله مددی: مرحوم نائینی می‌گویند این مثل این می‌ماند وقتی که یک کسی از هند به شما داد و به شما بعد از یک ماه رسید کانه کل این فتره دنباله ایجاب بوده، کانه دستش را دراز کرده و از هند به شما کتاب را داده

پرسش: یعنی ملاک رسیدن است

آیت الله مددی: آهان، لحظه‌ای که به شما می‌رسد باید متصل باشد با این رسیدن دست

که آقای خوئی می‌گویند این مطلب ایشان درست نیست.

لكن الحق اعتبار الاتصال فيها ايضاً، در اینها هم اتصال می‌خواهد، موالات می‌خواهد

و ارسال الهدایا من البلاد البعیده لا يدلّ علی جواز الانفصال فإن تحقق الافعال مختلفٌ فمنها ما لا يحتاج إلى زمان ممتد كما لو وقعت فی حضور المتعاطیین و منها ما يحتاج الیه کالهدایا المرسله من الاماکن البعیده، فإن الفعل لا يتحقق إلا بوصولها إلى يد المهدی إليه و جمیع هذه الافعال الصادرة من الواسطه كأنها صادرة من الموجب، این که واسطه می آورد به شما می دهد کانما موجب الان به شما داد.

پرسش: مثل فضولی می شود؟

آیت الله مددی: نه فضولی نیست، اصیل است، چون وکیلش آمده، نماینده اش آمده، این شخص را آن آقا از هند فرستاده آورد، کانما شما الان که می گیرید این الان دیگه عقد تمام شد یعنی قبول الان است یعنی آن کاری که مرسل کرد درست است که هدیه را فرستاد لکن وقتی که فرستاد دست واسطه کانما الان واسطه ایجاب را انجام داده، شما هم قبول کردید متصل شد

فهو بمنزلة من كان في المشرق و كانت يده طويلة تسهل الى المغرب فمدّ يده فاعطى الشيء لمن كان في المغرب فإن فعله يتم في زمان وصول يده إلى المغرب

مثل این که دستش را دراز کرده برسد، البته آقای خوئی می گوید این طور نیست انصافا، ایجاب از آن شخص صادر شده، این که واسطه است ایجاب نمی کند، حق با آقای خوئی است انصافا، در این جور مسائل اعتبار اتصال بسیار بسیار مشکل است.

این راجع به خلاصه کلامی که مرحوم نائینی در این جا داشتند و مطلب ان شا الله روشن شد، عمده مطلبی که مرحوم نائینی در این جا دارند سر مسئله خلع و لباس است که باید با همدیگر باشد، موالات بینشان باشد و بعد هم عنوان صدق عقد و اینها، البته ایشان در بیع و اینها قبول نمیکند اما انصافا فرقی بین لفظ عقد و لفظ بیع و تجارت نیست. این خلاصه نظری که در این جا آمد، فردا ان شا الله تعالی متعرض کلمات آقا شیخ محمد حسین اصفهانی و بعد هم آنچه که به ذهن ما به عنوان، الان به همین مقدار